

نگاهی به سخنرانی‌های اخیر خامنه‌ای

آمریکا در جهان و درون خود جامعه آمریکا از جمله علیه مردم سیاه، کردند. اما نه جمهوری اسلامی و رهبرش و نه امپریالیسم آمریکا و رهبرش، هرگز نمی‌توانند «قاضی» حقوق و منافع توده‌های مردم باشند. آن‌ها دو نیروی منسوخ و گرداننده دو نظام ستم و استثمار هستند که وجودشان به بهای گزاف برای مردم این منطقه و تمام بشریت تمام شده است. در مورد نزاع میان دو منسوخ اسلام‌گرایی و امپریالیسم، سه نکته را نباید فراموش کرد: ۱- هرگونه سمت‌گیری با یکی از این دو، در نهایت هر دوی آن‌ها را تقویت می‌کند. ۲- جمهوری اسلامی به عنوان یک نظام بنیادگرای دینی در عین داشتن تضاد با سیاست‌ها و اقدامات امپریالیست‌ها (و مشخصاً آمریکا) بخشی در هم تنیده با نظام سرمایه‌داری امپریالیستی حاکم بر جهان است. تا آنجا که جمهوری اسلامی حتا یک روز هم بدون حمایت و محاسبات راهبردی

ادامه در صفحه بعد

توده‌های تحتانی جامعه خط و نشان کشید. اما سعی کرد با دانشگاه و دانشجویان که مبتکر به راه انداختن دور نوین مبارزات بودند، برخورد «نرم» کند. آن هم در شرایطی که لباس شخصی‌ها و حراستی‌ها بی‌وقفه در حال شکار دانشجویان فعال هستند. خامنه‌ای که به درستی خطرات بالفعل پیوند بخش‌های مختلف مردم از جمله پیوند میان دانشجویان و توده‌های تحتانی را می‌داند، با این جداسازی تلاش کرد به دانشجویان بگوید حساب خودتان را از اقشار تحتانی جامعه جدا کنید. در واقع چالشی در مقابل دانشجویان و دانشگاه قرار داد تا تعیین تکلیف کنند که در کدام طرف ایستاده‌اند؟ بلافاصله پس از سخنرانی خامنه‌ای، سخنگویان و تحلیل‌گران جمهوری اسلامی شروع به «فشاگری» از ظلم‌های «استکبار جهانی» و شمارش جنایت‌های

نمادین دارای پیامی به طرفداران نظام است. پیامی با این مضمون که هر بار توده‌های مردم وارد میدان مبارزه شوند، جمهوری اسلامی و قوای سرکوبش چطور عمل خواهند کرد.

خامنه‌ای مثل همیشه مبارزات مردم را متأثر از «دشمن» خواند و کوشید به پایه اجتماعی بُهت‌زده‌اش، آرامش ببخشد و آن‌ها را بسیج کند. اما این آب در هاون کوبیدن است. حملات مکرر توده‌های مردم به رژیم و سرانش، دلایل ساختاری عمیق دارد. ولی فقیه رژیم، مبارزات دی ماه ۹۸ دانشجویان و مردم را توطئه دشمن برای از یاد بردن «حادثه یوم‌الله» درهم کوبیدن پایگاه‌های آمریکایی از ذهن مردم دانست. اما این «یوم‌الله» از همان ابتدا هم مورد تمسخر اکثریت جامعه بود.

خامنه‌ای مثل همیشه اما این بار بنا به خطیر بودن اوضاع تلویحا برای

به فاصله کوتاهی پس از خیزش قهری توده‌های تهیدست در آبان ماه، جمهوری اسلامی تلاش کرد حول کشته شدن قاسم سلیمانی یک «همدلی» و «چسب اجتماعی» با همراهی عده‌ای از روشنفکران دودل یا پادو صفت و سلبریتی‌های لمپن ورزشکار و «هنرمند»، به وجود آورد. اما هنوز «طعم شیرین» جنازه گردانی حاجی جنایتکار را مزه‌مزه می‌کرد که با خیزشی دیگر روبه‌رو شد. این بار با ابتکار و پیشسازی دانشجویان. فاجعه ساقط شدن هواپیمای مسافربری توسط پدافند سپاه پاسداران و دروغ‌هایی که به مردم تحویل دادند، آتش زیر خاکستر را دامن زد. این بار با شعارهایی بسیار صریح‌تر که مستقیماً کل نظام و رهبرش را نشانه می‌گرفت و بخش پیشرو این مبارزات خواست و نیاز به انقلاب را جلو گذاشت.

این واقعه شدیداً به آن حس «اعتماد» توهم بار در میان قشرهایی از میانی‌های جامعه که در عین نارضایتی از رژیم، بر این باور بودند که «هرچه باشد جمهوری اسلامی حافظ امنیت کشور است» ضربه زد. آن طور که مصطلح شد، «تشییع جنازه اعتماد» یک واقعیت امروز جامعه است.

خامنه‌ای پس از هشت سال تصمیم گرفت خودش مضحکه ارتجاعی نماز جمعه ۲۷ دی را برگزار کند. مخاطبین او صرفاً طرفداران نظام و پایه اجتماعی‌اش بودند. او این بار برخلاف معمول، نه با اسلحه ژ ۳ که با اسلحه مخصوص تک تیراندازان، خطبه‌هایش را خواند. چیزی که باعث به راه افتادن مباحث زیادی در شبکه‌های اجتماعی شد. عده‌ای بر آن بودند که این که اقدام



امپریالیست‌ها برای خاورمیانه و این کشور، دوام نمی‌آورد. ۳- خصلت و ماهیت طبقاتی حاکمان ایران تفاوتی با خصلت و ماهیت طبقاتی حاکمان امپریالیسم آمریکا ندارد. آن‌ها هر دو طبقه سرمایه‌داران (بورژوازی) را نمایندگی می‌کنند. فرقشان در آن است که یکی بسیار قوی‌تر از دیگری است. چرا که میلیاردها نفر را در مقیاس جهانی استثمار و ثروت حاصل از کار آن‌ها را تصاحب و کنترل می‌کند.

خامنیه‌ای پیشتر در مواجهه با خیزش آبان ماه تهیدستان و در جلسه مورخ ۶ آذر ۱۳۹۸ در دیدار با نیروی بسیج، ماهیت طبقاتی نظام اسلامی را درست تعیین کرد و خیلی روشن از «مستضعفین» اعلام براءت کرد و گفت:

«مستضعفین چه کسانی هستند؟ مستضعفین را بد معنا می‌کنند. مستضعفین را به افراد فرودست یا حالا اخیراً اقشار آسیب‌پذیر معنا می‌کنند... نه. قرآن مستضعف را این‌طور نمی‌داند... مستضعفین یعنی آئمه و پیشوایان بالقوه عالم بشریت... مستضعف یعنی آن کسی که بالقوه صاحب وراثت عالم است، بالقوه خلیفه‌الله در زمین است، بالقوه امام و پیشوای عالم بشریت است.»

به عبارت دیگر خامنه‌ای شخص خودش را مصداق واژه «مستضعف» تعریف کرد! جمهوری اسلامی اگرچه طی چهل سال اخیر در ادبیات رسمی، نظامش را «حکومت مستضعفین» و «کوخ‌نشینان» تعریف می‌کرد اما از ابتدا نیز همین نگاه امروزی خامنه‌ای را نسبت کارگران و زحمتکشان جامعه داشت. این نظام، نظام طبقه استثمارگر بوده و هست و حسن سخنرانی اخیر خامنه‌ای فقط این بود که عوام‌فریبی چهل ساله را کنار گذاشت.

ولی فقیه رژیم در مواجهه با تضادهای پیچیده پیشروی رژیمش از «اقتدار و قدرت» دم می‌زند. اقتداری که برای امپریالیست‌ها البته بلوف شلیک موشک به بیابان‌های خالی عین الاسد بود و برای توده‌های مردم سوریه، عراق و ایران، بمب و گلوله و شکنجه و کشتار. اما زیربنای این قدرت چیست؟ تصاحب کارخانه‌ها و معادن، زمین‌های کشاورزی، ابزار

حمل و نقل و ارتباطات، بانک‌ها و دیگر منابع تولیدی. قدرت یعنی مالکیت بر ابزار تولید. مالکیت بر ابزار تولید به صاحبان قدرت امکان می‌دهد تا از طریق استثمار کار میلیون‌ها نفر از کسانی که هیچ مالکیتی بر ابزار تولید ثروت ندارند، ثروت انباشت کنند. آن‌ها با تکیه بر این ثروت است که می‌توانند نیروی سرکوب سپاهی و ارتش و بسیجی و لشکر آئمه جمعه و زندان‌ها و غیره را سرپا نگاه دارند و بر مردم حکومت کنند. با این ثروت تولید شده توسط پرولتاریا است که می‌توانند حامی پروری کرده و یک قشر انگلی مزدور برای خود تعلیم دهند. قشری که خامنه‌ای آن‌ها را «مردم واقعی» می‌نامد.

بله! ما مستضعفین نیستیم. ما پرولتاریا هستیم و جنگ ما، نه جنگ «حق» علیه «باطل» بلکه جنگ طبقاتی برای سرنگونی این رژیم و کلیت نظام سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم، استقرار جمهوری سوسیالیستی نوین و خلع ید قهرآمیز از خلع ید کنندگان (یعنی، این نظام و طبقه سرمایه‌داری) است! اکنون پس از چهل سال، بار دیگر صدای پای انقلاب می‌آید و جامعه با التهاب آن را می‌طلبد. آیا یک بار دیگر زنجیرهای اسارت‌مان صرفاً تکان خواهند خورد یا با یک انقلاب واقعی، انقلاب کمونیستی، آن‌ها را درهم خواهیم شکست؟ انقلاب کمونیستی در دستور کار جامعه است زیرا تضادهای ساختاری عمیق جامعه آن را ضروری کرده است. تاریخ دولت‌های طبقاتی، در همه اشکالشان و در سراسر جهان مدت‌ها پیش به سر رسیده و به همین علت با هر دم و بازدمشان انواع قساوت‌ها و رنج‌های طاقت فرسا را بر اکثریت مردم هر جامعه‌ای تحمیل می‌کنند. اما این انقلاب، هرگز به خودی خود از راه نمی‌رسد حتی اگر فشارهای فقر و گرسنگی و سرکوب سیاسی میلیون‌ها بار بیش از این شود. انقلاب کاری است که باید آگاهانه و پیوسته آن را تدارک دید و به فرجام پیروزمند رساند. اگر قرار است چنین انقلابی شود، ستون فقرات آن باید همان جوانانی باشند که با خیزش آبان ماه لرزه بر اندام این رژیم ضد مردم انداختند. همین مساله، تکلیف و وظیفه امروز ما را روشن می‌کند. ■

سردار کودک‌کش و این همه جمعیت

نگاهی به کارناوال حکومتی تشییع جنازه و

مراسم سوگواری قاسم سلیمانی

در جامعه هشتاد میلیونی ایران دارد که در هیئت دو جناح اصولگرا و اصلاح طلب در هر انتخابات، راه پیمایی‌ها و کارناوال‌های حکومتی شرکت می‌کنند. پایه‌ای که از فردای بهمن ۵۷ تا به امروز دوره به دوره ریزش داشته است اما هنوز موجودیت دارد و درصدی از آن‌ها هنوز حاضر به پادویی، جنایت و «ایثار» برای رژیم هستند. با این وجود نمی‌توان منکر شد که جمعیت قابل توجهی به غیر از پایه اجتماعی حکومت و از میان توده‌هایی از اقشار میانی یا حتی تحتانی جامعه در این مراسم شرکت کردند. خاستگاه و ماهیت طبقاتی این توده‌ها و قوای محرکه‌ای که آن‌ها را به سمتگیری با حکومت در این مورد ترغیب کرد و می‌کند چیست؟

دوم: بخشی از جمعیت غیر حکومتی و غیر مزدور حاضر در کارناوال سوگواری قاسم سلیمانی، متأثر از پروپاگاندای تبلیغاتی جمهوری اسلامی حول «تأمین امنیت ملی» بوده است. حکومت ایران طی سال‌های اخیر با استفاده از شیخ جنگ و فاکتور امنیت و مقایسه وضعیت ایران با شرایط از هم پاشیدگی اجتماعی سوریه و عراق توانست بخش‌هایی از طبقات و اقشار بالا و میانی جامعه را به سمتگیری با خودش، حمایت مشروط و دست کم بی‌طرفی دوستانه با خود بکشد. واقعیتی که نام خطر «سوریه‌ای شدن» و پروپاگاندای حکومت درباره آن توانست آن‌ها را متقاعد کند که سپاه پاسداران و سرداران آدمکشش همچون سلیمانی برای «امنیت مردم ایران» به قتل عام مردم غیر نظامی در سوریه و عراق و دخالت‌های سیاسی و نظامی فاجعه بار در یمن و لبنان و افغانستان مشغولند. یک فرهنگ وقیحانه «زجر دیگری به شرطی که برای ما امنیت بیاورد مجاز است!» کارزار تبلیغاتی حکومت در این مورد دست به کار بزرگ‌نمایی، اسطوره‌پردازی و پهلوان‌نمایی پیرامون شخصیت، «شجاعت» و «اقتدار» قاسم سلیمانی بوده است. کارزار تبلیغاتی وسیع برای تبدیل کردن تصویر یک جنایتکار جنگی

چرا این همه آدم در تشییع جنازه قاسم سلیمانی شرکت کردند و به فراخوان حکومت پاسخ مثبت دادند؟ این پرسش، بار دیگر به دغدغه ذهنی بسیاری تبدیل شد. سوالی که طی چند سال اخیر، در خاکسپاری اکبر هاشمی رفسنجانی و انتخابات ریاست جمهوری سال ۹۶ هم تکرار شده بود و حتی به موجی از حیرت، سرخوردگی و ناامیدی نسبت به «مردم» و جهتگیری‌های سیاسی و طبقاتی‌شان منجر شد. مگر نه این است که بسیاری از این مردم زیر بار فشار فقر، فساد، بی‌کفایتی و سرکوب همین حکومت، زندگی روزمره‌شان با دشواری و رنج همراه است، پس چرا این چنین انبوه زیر تابوت سردار جنایت پیشه سپاه پاسداران را می‌گیرند و خواسته یا ناخواسته در کنار جمهوری اسلامی می‌ایستند؟ هرچند افتضاح ساقط کردن هواپیمای مسافربری اوکراین، فرصت سوءاستفاده کامل حاکمیت از این مراسم «شکوه و وحدت ملی» را گرفت و به درجه‌ای آن را به ضد خودش تبدیل کرد و آتش زدن و پاره شدن عکس‌های قاسم سلیمانی توسط دانشجویان و مردم خشمگین اعتراضات روزهای پس از سقوط هواپیما هم نشان داد که کماکان شعله نفرت از سپاه ضد مردمی پاسداران و سرداران تبهکارش وسیعاً در جامعه روشن است، اما این مساله نیازمند بررسی‌های تحلیلی، طبقاتی و جمعیت‌شناختی بیشتری است.

یکم: این یک واقعیت (فکت) است که ایران هشتاد میلیون جمعیت دارد و خوشبینانه‌ترین گمانه زنی‌های مبتنی بر واقعیت - و نه ارقام خیالی دستگاه تبلیغاتی حکومت - نسبت به تعداد شرکت‌کنندگان در مراسم تشییع جنازه سلیمانی، حاکی از حضور حداکثر سه میلیون نفر در تمامی مراسمات و شهرها بوده است. آن هم در روز تعطیل عمومی مدارس و با سازماندهی و اعزام اجباری بسیاری از کارمندان، سربازان و اعضای بسیج روستاها و محلات. به علاوه جمهوری اسلامی یک پایه توده‌ای اعتقادی یا مزدور پنج تا هفت میلیون نفری

این «طبقه حساس»

نامه یک رفیق درباره اعتراضات دی ماه ۹۸ ارسال به نشریه آتش

به لحاظ روش‌شناسی (متدولوژیک)، درست آن است که از شرایط جهانی و تضادهای امپریالیستی شروع شود و تحلیل‌های داخلی را در بستر آن مورد بررسی قرار داد. در این جا با پیش فرض گرفتن این نکته و برای اجتناب از طولانی شدن کلام به ذکر برخی نکات در باب شرایط داخلی بسنده می‌کنم. معتقدم پایه اصلی این دور اعتراضات که از شنبه شروع شد، بیشتر در خرده بورژوازی (طبقه متوسط) است. این بار لایه‌های وسیعی از این اقشار به خیابان آمدند. اقشار میانی که عموماً در آبان سکوت کرده بودند، این بار نتوانستند سکوت کنند. اما چرا؟

بخشی از این مسئله به روحیات این طبقه برمی‌گردد و بخشی دیگر به شرایط مادی‌اش. از همان جمعه که خبر سقوط هواپیما مطرح شد، بر «مسافران ایرانی بدشانسی» که «نخبگان دانشگاه‌های نمونه کشور» بودند تأکید شد. وقتی معلوم شد مساله نه سقوط که سرنگونی بوده است، واژه «بدشانس» به «بی‌گناه» تغییر یافت و گاه مظلوم هم به آن اضافه شد: «نخبگان ایرانی بی‌گناه مظلوم». هر کدام از این کلمات انعکاس معنایی خاصی در ذهن طبقه متوسط دارند. قصدم تحلیل فرمیک یا روانشناسانه قضیه نیست، بلکه تأکید روی این مطلب است که برای اقشار میانی و متوسط: تفاوت بین «نخبه» و «محرومین و کارگران»، «مردم مظلوم» و «مردم مهاجم» و گاه «اغتشاشگر»، تفاوت زمین تا آسمان است. به همین علت سلیبیریتی‌هایی که در آبان ساکت بودند، حالا زبان به اعتراض باز کرده‌اند. نکته‌ای که البته باید به فال نیک گرفت و نکته مهمی است.

اگر اقشار میانی به لحاظ ذهنی ساختار ذهنی واحدی داشته باشند، که ندارند؛ به لحاظ مادی این طبقه در شرایط فعلی بسیار مرکب است. لایه‌های پایینی خرده‌بورژوازی در خطر شدید پرتولیزه شدن هستند و از دستمزدهای ثابت برخوردار نیستند. لحاظ این نکته در تحلیل به غایت اهمیت دارد. از این جهت

که تغییر پایه‌های مادی طبقه میانی فاکتور مهمی در تحلیل رفتار، کنش‌ها و واکنش‌های این طبقه است. طبقه متوسط سال ۹۸ همان طبقه متوسط ۸۸ نیست؛ نه به لحاظ ذهنی و نه به لحاظ مادی.

به لحاظ ذهنی طبقه میانی در ۸۸ درگیر ایده‌های «جامعه مدنی»، نشریات آزاد و آزادی مدنی، همگی در چارچوب اصلاح‌طلبی بود. اما همین طبقه با تنگ‌تر شدن فضای سیاسی و شروع خزان «بهار عربی» به واسطه ایده «امنیت ملی» در خط ریل‌های حاکمیت حرکت کرد. هر چه بحران‌های اقتصادی ناشی از تضادهای نظام سرمایه‌داری امپریالیستی در سطح جهانی و فشار کمرشکن آن بر توده‌ها افزوده می‌شد، بر طبل توخالی «امنیت ملی» محکم‌تر کوبیده می‌شد.

خطر جنگ، که در سطحی به نقطه اشتعال رسیدن تضادهای جمهوری اسلامی و آمریکا بود و در سطح کلی تر، متأثر از تشدید تضادهای میان قدرت‌های امپریالیستی، خطری واقعی بود. اما توهم «امنیت ملی» و «دفاع از مرزها» توسط سپاه واقعیت بیشتری برای این طبقه میانی داشت. بی‌دلیل نبود که مارش جنگی سپاه قدس التقاطی بود از ایرانیت و شیعی‌گری، ملت و امت.

اما آیا نکته فوق بدین معنا است که اقشار میانی هیچ تضادی با دولت نداشتند؟ آیا تمامی تضادهای این اقشار با دولت، تحت لوای «امنیت ملی» منحل شده بود؟ خیر. این تضاد وجود داشت و بعضاً نیز بسیار شدید می‌شد. کاری که «امنیت ملی» می‌کرد این بود که از بُرندگی تضادهای موجود می‌کاست.

خرده بورژوازی به ویژه از اواسط دهه ۱۳۹۰ فشار اقتصادی را حس می‌کرد. افزایش سرکوب‌ها و خفقان را لمس می‌کرد. به همین علت بود که عموم توده‌های این اقشار، در دی ۹۶ و حتی در آبان ۹۸ حرفشان این بود که: «مردم حق دارند اعتراض کنند، اما این راهش نیست. نمی‌خواهیم جنگ بشود که... چرا باید بانک‌ها آتش زده بشه؟ ... بعضی از این‌ها

واقعا به مشت عملۀ اوباشن...» و هزار جور حرف مضمّن کننده از این قبیل. در آبان ۹۸، مشکل اقشار میانی نفس اعتراض نبود، که شکل بروز اعتراضات بود. سرکوب آبان به قدری شدید بود که خود قشر میانی هم شوکه شد. در این بین ماهشهر انعکاس گسترده‌ای پیدا کرد. به واقع «خیزش آبان» نتوانست همراهی گسترده اقشار میانی را جلب کند، اما «سرکوب آبان» توانست همدلی گسترده آن‌ها را نسبت به توده‌های تهیدستان و زحمتکشان به دست بیاورد.

در این شرایط انباشت ستمی که سال‌ها بود بر اقشار میانی هم تحمیل می‌شد، به همراه فشار اقتصادی و خیزش طبقات فرودست، اقشار میانی را در حالت انفجاری قرار داده بود. خبر سرنگونی هواپیمای «نخبگان ایرانی» همان ضربه‌ای بود که ضامن این طبقه را کشید و منفجر شد. آنچه طبقه متوسط از آن تحت عنوان «فساد» و «ناکارآمدی» سیستم یاد می‌کرد در فاجعه سرنگونی هواپیما فشرده شد و توانست پرده‌های در حال نازک شدن «امنیت ملی» را تا حدودی و به صورت مقطعی بدرد. چیزی که در شعار «سپاهی، بسیجی، داعش ما شمای» فشرده شد. اعتراضات دو روز اخیر همانطور که گفتم اصولاً پایه در میان اقشار متوسط دارد با تمام پس مانده‌های ذهنی این طبقه متکثر. یکی از مشاهدات خودم این بود که: شروع اعتراضات که جلوی دانشگاه امیرکبیر اتفاق افتاد، ابتدا آرام برگزار شد. با شمع و گل و... برخی شروع به دادن شعار کردند، برخی دیگر آن‌ها را به سکوت و آرامش دعوت کردند. این تقابل ادامه یافت تا این که نهایتاً دسته شعار دهندگان اکثریت تجمع کنندگان را شامل شدند. شعارها که علیه خامنه‌ای و کل جمهوری اسلامی رفت، اولین گاز اشک‌آورها شلیک شد. اما بعد از چند دقیقه دوباره جمعیت، تجمع را از سر گرفت. درون همان فضای دودی اشک‌آور، در حینی که جمعیت دوباره شعارهایش را این بار رادیکال‌تر از سر گرفته بود برخی کمی کناره گرفته بودند و کنار شمع‌ها می‌گریستند که: «این چه مملکتی است که حتی حق سوگواری هم نداریم» و «گل به دستان» و «شمع افروزان» مردد

بودند که به جمعیت ملحق شوند یا خیر. در این میان صحنه‌ای زجرآور از اخلاقیات خرده‌بورژوازی رو آمد. در آن حین که همه داشتند برای پاتک زدن به گاز اشک‌آور سیگار روشن می‌کردند یک مرد جوان رفت و سیگاری برای یکی از گاردی‌ها که در آن حین داشت سرفه می‌کرد، گیراند. این فاجعه شب اول رخ داد. با افزایش شدت سرکوب شاید دیگر شاهد چنین فجایع اخلاقی که فرق بین سرکوبگر و سرکوب شونده را تشخیص نمی‌دهد و نمی‌خواهد تشخیص بدهد، نباشیم.

غرض این که شدت و درهم پیچیدگی تضادها به نحوی رقم خورده که هر آن می‌تواند به تحرک و تحریک لایه‌های مختلف بیانجامد. اقشار میانی به خیابان آمده‌اند. اما آنچه در اینجا به غایت مهم است این است که سرمای دی ماه هنوز هرم و گرمای آبان را نخواستند. در این مقطع اتحاد طبقاتی گسترده - ولو مقطعی - می‌تواند در خیابان شکل بگیرد. هر چند فراموش نباید کرد که خیابان خالی از طبقات فرودست نیست. این صرفاً در حد امکان است، اما امکانی که تحقق آن می‌تواند روند وقایع را به شدت تسریع کند و این که حول چه خواست‌هایی و با چه پارامترهای سیاسی تحقق بیابد، کیفیت سمت‌گیری آینده جامعه را مشخص خواهد کرد. شعارهای نوید بخشی از جمله «۱۵۰۰ نفر، کشته آبان ما» نشان از همدلی دی ۹۸ برای خیزش آبان دارد و نشان می‌دهد که فضای وسیعی هست برای این که روی این امکان تلاش نقشه‌مند صورت بگیرد تا مردم در مقیاس سراسری برای توقف تمام تضادهایی که ستمگری این سیستم را تجربه می‌کنند، اعمال اراده کنند و ممنوعیت و تحمل‌ناپذیری در قبال آن‌ها را اعلام کنند. این تضادها همان هفت توقف حزب خودمان است. یک سیاست و راه واقعی و عملی است که می‌تواند «ما همه با هم هستیم» را از یک شعار به یک واقعیت اجتماعی قوی تغییر دهد و روابط میان توده‌های مردم را زیر و رو کند. روشن کردن پارامترهای سیاسی «ما» وابسته به اتمام حجت کردن هم با حاکمیت جمهوری اسلامی و هم با امپریالیسم آمریکا

ادامه در صفحه بعد

این طبقه «حساس» ...

و کل نظام جهانی سرمایه‌داری امپریالیستی است. بدون شکل گرفتن این کیفیت، توده‌ها به هر طرفی می‌توانند بروند و نمی‌توانند مَهْر منافع خود را بر آینده بزنند. کوتاه کنم، شرایط به شدت انفجاری است، در این وضعیت عاملیت نیروها تعیین کننده است. تحلیل درست و دخالت‌گری انقلابی فشرده در دستور روز است. کسی نمی‌تواند پیش‌بینی کند این شرایط مطلوب تا کی ادامه خواهد یافت.

اما در مورد تشییع جنازه قاسم سلیمانی. اولاً در این مورد باید توجه داشته باشیم که هر چند حکومت بحران زده است اما همچنان جیره و مواجب خورهای خود را نیز دارد. ضمن این که به گمان من در شرایط بحرانی و تراکم تضادهای مختلف و در غیاب نیروی سیاسی پیشرو و آگاهی بخش، توده بنا به شرایط از الیسیستیستة حدافلی برخوردار است. منظورم این نیست که به شکل خود به خودی و با هر بادی می‌تواند به هر سویی بچرخد. اما همانطور که گفتم هم «امنیت ملی» برای بخش‌هایی از مردم واقعی است و هم ستم و سرکوب و استثمار. باری و به هر حال نباید این امکان را دست کم گرفت که حکومت می‌تواند با تکیه بر این پایه، یک جنگ داخلی کثیف سازمان بدهد. تسریع کردن حول هفت توقف و دو اتمام حجت با جمهوری اسلامی و امپریالیسم که در بالا گفتم، برای شکاف انداختن در این پایه هم بسیار مهم است. علاوه بر این‌ها فراموش نکنیم که پروپاگانداى دولتی سلیمانی را به عنوان یک شخصیت ملی و فراجناحی و فراسیاسی معرفی کرده بود و شکل مرگش هم در این تبلیغات بی‌تأثیر نبود.

شاید به نظر عجیب باشد اگر کسی بگوید بخشی از کسانی که در تشییع جنازه سلیمانی شرکت داشتند، دیشب در میدان آزادی هم علیه جمهوری اسلامی شعار می‌دادند! همه این عوامل می‌تواند تأثیر گذار باشد. باید تمامی این شرایط را با هم دید. اما مسأله اصلی، فشرده‌گی تضادها است که گاهی به تعبیر لنین، در تحلیلش از اکتبر، تأثیرات متناقض و پارادوکسیکالی بر همدیگر می‌گذارند

۲۳ دی ۱۳۹۸ ■

سردار کودک کش و ...

به یک انسان وارسته و حافظ امنیت عمومی در اذهان مردم. از مصاحبه‌ها و مستندهای مربوط به عملیات‌های مفتضح جنگ ارتجاعی ایران و عراق تا کلوزآپ‌های چهره گریبان «حاج قاسم»، از تبلیغات مبلغین غیر مستقیم جمهوری اسلامی در بی‌بی‌سی فارسی و امثال مسعود بهنود که او را «سردار عارف» و «شخصیت ملی و فراجناحی» خطاب کردند تا فیلم‌های مستند بالانجی پهلوان دستگاه تبلیغات حکومت برای توجیه حضور جنایتکارانه‌اش در سوریه و این که «حتی نام حاج قاسم و ایران چند کیلومتر خط مقدم جبهه با داعش را جابه‌جا می‌کرد» و الی آخر.

سوم: واکنش خودبه‌خودی به قلدری‌های آمریکا که رابطه‌اش با ایران رابطه یک کشور امپریالیستی با یک کشور تحت سلطه بوده و هست، باعث یکی گرفتن این تضاد با تضاد میان آمریکا و جمهوری اسلامی از سوی بخش‌هایی از مردم شده است. مردم در مناقشه میان آمریکا و جمهوری اسلامی هیچ منفعتی ندارند اما ویرانی‌های ناشی از آن را تجربه می‌کنند. بخشی از مردم به طور خودبه‌خودی گرایش به رفتن به زیر بال دولت «خودی» را پیدا می‌کنند و وقتی از آن ناامید می‌شوند بخشی از آن‌ها به این گرایش پیدا می‌کنند که از «خارج» یک منجی سربرسد. در واقع دو گرایش خودبه‌خودی است که دو روی یک سکه‌اند. تهدیدات، فشارها و تحریم‌های دولت و ارتش آمریکا به عنوان یک امپراتوری و قدرت امپریالیستی جهانی به جمهوری اسلامی به عنوان یک دولت جهان سومی به یک گرایش ناسیونالیستی و دفاع از «میهن خود» در میان اقشار و طبقات مختلف به ویژه بورژوازی ملی، خرده‌بورژوازی و روشنفکران ایران پا می‌دهد. گاهی حتی کسانی که از جمهوری اسلامی نفرت دارند در مقابل ستمگری جهانی آمریکا یا دیگر قدرتهای امپریالیستی جهانی در موضع دفاع از حاکمیت قرار می‌گیرند. این احساس انزجار از فشار و تهدید امپریالیست‌ها، کاملاً عادلانه است. اما جمهوری اسلامی آن را تبدیل به باد برای بادبان اسلام‌گرایی خودش می‌کند. این احساس انزجار از قلدری‌های آمریکا لاجرم هنگامی که به رفتن زیر پرچم ناسیونالیسم شیعی-ایرانی جمهوری

اسلامی منجر می‌شود، خصلت عادلانه‌اش را هم از دست داده و کاملاً واپس‌گرایانه و ارتجاعی می‌شود. توهم خرده‌بورژوازی (طبقه متوسط) ایرانی مبنی بر تأمین امنیتش توسط رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی، خیلی زود در جنایت سقوط پرواز ۷۵۲ به ضد خودش تبدیل شده. خرده‌بورژوازی که نسبت به خیزش تهیدستان و زحمتکشان در دی ۹۶ و آبان ۹۸ عمدتاً بی‌تفاوت و منفعل بود، با خونین شدن خیابان‌ها و نیزارها، با پدیدار شدن ابرهای تاریک جنگ احتمالی با آمریکا و سقوط هواپیمای «تخبگان»، نسبت به بلوف امنیت زیر چکمه‌های سپاه پاسداران هم شوک شد و هم توهمش دود شده و به هوا رفت.

چهارم: اما توهنات خوش‌بینانه خرده‌بورژوازی هیچگاه خودبه‌خود از بین نمی‌روند و همواره نیازمند رهبری شدن توسط کمونیست‌ها از طریق تحلیل و تشریح واقعیت پیچیده موجود و پیش گذاشتن آلترناتیو واقعی، ممکن و مطلوب انقلاب کمونیستی و جمهوری سوسیالیستی نوین و بلند شدن آگاهانه توده‌های تحتانی جامعه است. لنین گفت توده‌های مردم از جمله کارگران - اما به ویژه خرده‌بورژوازی و اقشار میانی - به صورت خودبه‌خود گرایش به رفتن زیر بال و پر بورژوازی و ایدئولوژی و چارچوب و تفکر بورژوایی دارند. چنین نیست که توده‌ها در فضای بی‌طرف و خنثی اجتماعی زندگی و فکر می‌کنند. به قول مارکس ایدئولوژی غالب در هر جامعه، ایدئولوژی و جهان‌بینی طبقه حاکم است. در

جامعه‌ای که طبق شیوه تولیدی-اجتماعی سرمایه‌دارانه عمل می‌کند، این همواره ایدئولوژی، اخلاقیات، فرهنگ منحط و روش و بینش طبقه سرمایه‌داران است که در بیانمندی‌های مختلف اسلامی، دمکراسی لیبرال، جنبش بدون خشونت و صلح‌طلبانه، «جنگ پیشگیرانه» آمریکا، رفرا ندوم، بازگشت «عظمت ایرانی» از طریق خاندان پهلوی، انتخاب بین «بد و بدتر» و «تدبیر و امید» اصلاح‌طلبانه

و غیره مرزهای تفکر و گرایشات توده‌ها را تعیین و محدود می‌کند. به همین علت آواکیان خاطر نشان کرد که پایه‌های مادی و تضادهایی که انقلاب کمونیستی را ممکن و ضروری می‌کنند بر اساس تفکرات لحظه‌ای توده‌ها، این که در حال حاضر چه می‌خواهند و چطور فکر می‌کنند، این که امروز پشت ترامپ، قاسم سلیمانی، میرحسین موسوی یا رضا پهلوی صف کشده‌اند، تعیین نمی‌شود. این عملکرد روتین سرمایه و نظام سرمایه‌داری و شیوه تولید سرمایه‌دارانه است که مدام به ضد خود تبدیل شده، بحران ایجاد می‌کند و بخش‌هایی از توده‌ها را به اشکال مختلف به ضدیت با خودش می‌کشاند. اما تأکید باید کرد که توده‌ها به صورت خود به خود و خودجوش نه نسبت به این تضادها و قانون‌مندی‌های حرکت این تضادها و راه برون رفت از آن آگاه می‌شوند و نه از ایدئولوژی و جهان‌بینی فکری طبقه حاکم گسست می‌کنند. این کار و وظیفه ما کمونیست‌ها است که با قلب‌های آتشین اما مغزهای سرد و نگرش علمی جهت‌گیری استراتژیک را از کف ندهیم، در هر شرایط - حتی وقتی انبوهی از مردم متنفر از جمهوری اسلامی را در صف خاکسپران نعش حاج قاسم می‌بینیم - اعصاب استراتژیک مان را حفظ کرده و در صحنه مبارزه و نبرد با دشمن، بکوشیم فکر، جهتگیری، مواضع، اخلاقیات و ایدئولوژی توده‌های مردم را برای انقلاب کمونیستی و با کمونیسم نوین تغییر دهیم. ■

حسام سیه‌سرانی



رویزیونیست‌ها و اسلام‌گرایان!

جنگ افغانستان، زخمی بر پیکر بشریت که باید التیام یابد

بودند. اما اسلام‌گرایان از طالبان تا جمهوری اسلامی و داعش دیدی ارتجاعی داشته و از منظر فلسفه یا جهان‌بینی الهیاتی به دنیا نگاه می‌کنند و این دیدگاه اعمال‌شان را هدایت می‌کند.

هنگامی که ارتش شوروی به افغانستان تجاوز کرد، در شرایطی که هیچ‌الترناتیو انقلابی در مقابل توده‌های مردم نبود و شوروی نقاب دروغین سوسیالیسم بر چهره داشت، نیروهای جهادی موفق شدند مردم را حول یک نسخه‌افراطی از ارزش‌ها و فرهنگ و روابط اجتماعی سنتی سازمان دهند. نیروهای سکولار و چپ افغانستان در مقابل این موج نایستادند و خود و توده‌ها را با این سیاست که «شوروی دشمن عمده است» فریب دادند. این واقعیتی است که ارتش اشغالگر شوروی از ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۸ نیروی عمده سرکوب و سلطه‌گری در افغانستان بود. اما جبهه‌مقابله با آن هم توسط آمریکا و متحدین جهادی‌اش که همان ماهیت را داشتند اشغال و اشباع شد. در چنین صحنه‌ای، باز کردن راه‌هایی بخش در گروی مقابله با هر دو بود. بخش لاینفک از سازمان دادن مقاومتی که منافع کوتاه مدت و درازمدت اکثریت زحمتکش‌ان و روشنفکران و زنان و خلق‌های تحت ستم افغانستان را تامین می‌کرد، ایجاد یک صف گسترده سیاسی در مقابله با جنایتکاران اسلام‌گرا بود. نپرداختن به این ضرورت، عامل مهمی در شکل‌گیری وضعیت امروز است. این یک قانون است که اگر در مقابل جنایتی که لازم است مقاومت صورت بگیرد عقب‌نشینی شود، جنایت‌های دیگر هم بر آن اضافه خواهند شد و آن چه دیروز یک جنایت غیرقابل تحمل بود امروز تبدیل می‌شود به امری عادی و پذیرفتنی! این است وضعیتی که امروز ما در ایران و افغانستان و عراق با آن مواجهیم. هم سلطه افسارگسیخته نظامی آمریکا و هم اسلام‌گرایی تاریک‌اندیش از گور بر

اسلام‌گرایان «مترقی» و «ملی»

در این میان، فاجعه دردناک دیگر آن است که بخش مهمی از نیروهای چپ جهان، حتا جریان‌هایی که خود را «کمونیست»، «مارکسیست-لنینیست» و «مائوئیست» می‌خوانند، نیروهای اسلام‌گرا را به علت تنازعاتشان با آمریکا، جریان‌اتی «مترقی» می‌دانند! در شرایطی که حتا کارمند اندیشکده نظامی/امنیتی رند هم می‌داند اسلام‌گرایان چه موجوداتی هستند برخی نیروهای «چپ» با توسل به تئوری پردازی‌های رویزیونیستی به غایت ضد علمی، هم خود را فریب می‌دهند و هم دیگران را.

گاناپاتی رهبر حزب کمونیست هند (مائوئیست) می‌نویسد: «اساسا ما خیزش اسلامی را به مثابه نیرویی مترقی ضد امپریالیستی در جهان معاصر می‌نگریم»^۵ و ادامه می‌دهد مبارزه جاری در عراق، افغانستان، فلسطین، کشمیر، چین و کشورهای دیگر «علی‌رغم نقش بنیادگرایان اسلامی در آن‌ها، ماهیتا جنگ‌های آزادی بخش ملی به شمار می‌روند». سپس این ادعای مضحک را می‌کند که «بنیادگرایی اسلامی متحد مردم در مبارزه‌شان علیه بنیادگرایی بازار آزاد می‌باشد که از سوی آمریکا، اتحادیه اروپا و سایر امپریالیست‌ها تبلیغ می‌شود. خیزش اسلامی آگاهی دموکراتیک ضد امپریالیستی را بین توده‌های مسلمان ارتقا بخشیده و آنان را به سایر نیروهای سکولار، مترقی و انقلابی نزدیک‌تر خواهد کرد».

طارق علی از ترسکیست‌های بریتانیا هم طالبان را «جنبش مشروع ضد اشغال آمریکا و بیان ناسیونالیسم پشتون» معرفی می‌کند.^۶

این رویزیونیست‌ها با شعبده‌بازی تئوریک سعی می‌کنند شبیه‌سازی‌هایی میان اسلام‌گرایان و مبارزین ویتنامی بکنند. اما اسلام‌گرایان هرگز از جنس ویتنامی‌هایی که با آمریکا می‌جنگیدند نیستند. ویتنامی‌ها انقلابی، مترقی و حامی کمونیسم

جهان‌گشایی‌های امپراتوری آمریکا و تلاش برای احیای موقعیت ابرقدرتی‌اش در میان قدرت‌های امپریالیستی بود. اما هرچه بیشتر تلاش کرد، بیشتر خاک افغانستان را مستعد تولید جنگ‌سالاران اسلام‌گرا کرد و بالاخره باتلاقی ساخت که خودش نیز در آن گیر کرد و برای خشک کردن این باتلاق دست به جنگ‌های دیگر زد اما همان نتیجه را گرفت. به قول رفیق آواکیان «امپریالیست‌ها در تجاوز و اشغال خیره‌اند. اما بعد از آن در باتلاق گیر می‌کنند و همه علیه‌شان شورش می‌کنند و قادر به تامین «نظم» و تحمیل تغییرات از بالا طبق منافع خودشان نیستند»^۷ یک جنبه از تبدیل شدن جمهوری اسلامی ایران به قدرتی در عراق و افغانستان کاملاً مربوط به سیاست آمریکا بود. با گیر کردن آمریکا در باتلاق عراق و افغانستان، در هیئت حاکمه آمریکا بحث‌هایی شروع شد که به تجربه بیرون کشیدنشان از ویتنام اشاره می‌کردند و این که نیکسون توانست با «عادی کردن روابط با چین» آمریکا را با هزینه «ژئواستراتژیک» کمتری از ویتنام بیرون بکشد. با این تفکر، هیئت حاکمه آمریکا در آن زمان راه حل را در «عادی کردن روابط» با جمهوری اسلامی ایران به جای گسترش جنگ عراق و افغانستان به ایران دید. رژیم ایران و به طور مشخص سپاه قدس به فرماندهی قاسم سلیمانی در سرنگون کردن طالبان کمک‌های بسیار به آمریکا کرد و در عراق، ارتش آمریکا کارزار بعث زدایی را با کمک وی پیش برد. مذاکره کنونی آمریکا با طالبان، بخشی از سیاست ترامپ برای بیرون کشیدن آمریکا از باتلاق خاورمیانه است. اما برای آمریکا راه برون رفت ساده‌ای وجود ندارد. زیرا پیشاپیش در نتیجه سیاست‌هایش، تضادهای نه فقط در این منطقه بلکه ورای آن حادث شده‌اند و حادث‌تر نیز خواهند شد هرچند الزاماً اوضاع در یک خط مستقیم حرکت نخواهد کرد بلکه بیشتر به شکل پیچ و خم و به شکل حرکت مواج وار پیش خواهد رفت.^۸

امپریالیسم آمریکا همواره عملیات تجاوز و اشغال نظامی، نفوذ و سلطه‌اش در کشورهای مختلف را با تکیه بر «متحدین محلی»^۹ اش پیش برده است و برای یافتن این «متحدین» همیشه ارتجاعی‌ترین و بیرحم‌ترین نیروهای سیاسی هر کشور را رصد کرده: از نظامیان شیلی و گواتمالا تا شبه‌نظامیان موسوم به «کنتر» در نیکاراگوئه. و از آن‌ها برای نابود کردن نیروهایی که سد راه خود تشخیص داده، استفاده کرده است. در این میان افغانستان یکی از عجیب‌ترین و تبه‌کارانه‌ترین فصول جنایت‌های این قدرت امپریالیستی را رقم می‌زند. شریل برنارد کارمند اندیشکده نظامی/امنیتی «زند» وابسته به دولت آمریکا و متخصص امور افغانستان و همسر زالمای خلیل‌زاد، اقرار می‌کند که آمریکا برای شکست دادن ارتش شوروی، آگاهانه تصمیم گرفت تاریک‌اندیش‌ترین و جنایتکارترین نیروهای افغانستان را پیدا کرده و به جان روس‌ها (در واقع به جان مردم افغانستان) بیاندازد. او می‌گوید: «ما دقیقاً می‌دانستیم این‌ها کیستند و تشکلاتشان چگونه است. ... ما به آن‌ها اجازه دادیم که میانه‌روها را از میان بردارند و بکشند. علت این که امروز در افغانستان ما افراد میانه‌رو نمی‌توانیم پیدا کنیم این است که به دیوانه‌ها اجازه دادیم همه آن‌ها را بکشند. آن‌ها چپی‌ها، میانه‌روها و متزلزلین را کشتند. همه آن‌ها در دهه ۱۹۸۰ کشته شدند»^{۱۰}

آن‌ها که بر این باورند کار آمریکا در جهان توزیع «دموکراسی» است، خوب است به واقعیت‌هایی که از دهان نمایندگان آمریکا بیرون می‌آید کمی فکر کنند! حکام آمریکا قشری از طبقه سرمایه‌داران اند که فارغ از جناح بندی‌های‌شان دارای یک هسته مستحکم ایدئولوژیک هستند و عمیقاً باور دارند که آمریکا نماینده بهترین‌ها در جهان است و هر مخالفتی با آن «شیطانی» و است و به هر ترتیب باید «محو» شود.

جنگ افغانستان بخشی از

فردا برنامه تون چیه؟!

گزارشی از کوچه‌های محلات کرج در خیزش آبان ۹۸

کرج یکی از مراکز خیزش آبان بود و کشته و زخمی و دستگیری‌های بسیار داشت. در روزهای خیزش [آبان ۹۸] خشم را در نگاه تک تک معترضان این منطقه می‌شد دید. اکثر معترضین متولدین دهه ۱۳۸۰ بودند و نزدیک نیمی از آن‌ها هم زن بودند. آق تپه یکی از کم امکانات‌ترین محلات مهرشهر کرج است. منطقه‌ای مشتمل بر چندین محله که بسیاری از ساکنان آن را خانواده‌های زندانیان سابق در زندان قزل حصار تشکیل می‌دهند. اکثر آن‌ها نه از کارگران دارای شغل داریم بلکه اقشار فاقد شغل و جوانانی هستند که فقر و بی‌کاری آن‌ها را به سمت قاچاق مواد مخدر، سرقت، بزهکاری و غیره سوق می‌دهد.

دوستی که در محله نزدیک به این جا زندگی می‌کند می‌گفت روز جمعه تصادفاً به آنجا رفت. هنوز جمعیت در یکی از خیابان‌های آق تپه زیاد نشده بود که یک نوجوان ۱۵ یا ۱۶ ساله با گردنی که پر از جای زخم و تیزی بود به سمت یگان ویژه رفته و فریاد می‌زد: «از اینجا برین. اینجا وای نایستین». یکی از مأمورین گارد ویژه خطاب به پسر جوان و خشمگین گفت: «ببین پسر ما کاره‌ای نیستیم. ما فقط می‌خواهیم امنیت مردم را حفظ کنیم. همین.» و پسر جواب داد: «ببین می‌دونم کاره‌ای نیستی اما من قاطی ام. برین اینجا واینسین. سیم میم‌های من قاطیه... داداشم نون آور خونه بود و تو اسنپ کار می‌کرد. الان دیگه نمی‌تونه کار کنه. اگه نرین یه بلایی سر شماها و خودم میارم ها... میگم اینجا وای نایستین».

گارد ویژه در این منطقه اصولاً با توجه به بافت جمعیتی جرأت انجام هیچ کاری را نداشت. چرا که از بچه ۱۲ ساله تا پیرمرد ۶۰-۷۰ ساله‌اش آدم‌های دعواویی و قمه‌کش بین‌شان زیاد است. به همین علت بیشتر نیروهای سرکوب حاضر در این منطقه عمدتاً از لمپن‌های خطرناک مزدور و لباس شخصی‌های با اسلحه از مناطق دیگر هستند. بسیجی‌های بومی جرأت سرکوب مردم را ندارند چون قطعاً تاوان سنگینی خواهند

پرداخت.

محل زندگی این دوست من یکی دیگر از محلات کرج است که عمدتاً کارگرنشین و کارمند نشین است. البته دانشجو هم دارد که به آنجا رانده شده‌اند. چپ‌های شهرستانی که سابق بر این در نقاطی مانند نواب می‌نشستند هم به قول دوستم به اینجا «کوچانده شدن».

دوستم می‌گفت که سازماندهی خودجوش مردم آنجا خیلی جالب بود. اول که تقریباً تمام مردم با صورت‌های پوشیده و ماسک به صورت ... آمده بودند. اصلاً اجازه فیلم برداری نمی‌دادند و به محض این که یکی فیلم برداری می‌کرد، جمعیت فحش کشش می‌کرد. این جا هم حضور دهه هشتادی‌ها پررنگ بود و بعضاً خیلی هوشیارانه عمل می‌کردند. برای مثال می‌گفت وقتی یکی از فروشگاه‌های جانبو را می‌خواستند «غارت» بکنن (بهتره بگیم «شاپینگ اجتماعی» کنند) یک دختر ۱۴-۱۵ ساله آستین‌هاش رو میاره تا سر انگشتاش و بعد میله را تکان می‌داد. این‌ها نسل گیم نت و سریال‌های اکشن و پلیسی هستن. در کنارش همین نوجوان‌ها با دوستانشان می‌آمدند و می‌ترسیدند و آتش می‌زدند و در می‌رفتند، فحش می‌دادند و شعار می‌دادند. می‌ترسیدند، شادی می‌کردند و دیگر نمی‌ترسیدند...

ابتکاراتی هم می‌زدند. از خود همین محله کسانی بودند که با آچار فرانسه بیچ های تیرهای چراغ برق وسط بولوار را باز می‌کردند و آن‌ها را وسط خیابان می‌انداختند. یکی این طرف بولوار و یکی از طرف دیگر. این موجب می‌شد که گاردی‌ها با موتور نتوانند رفت و آمد کنند. علاوه بر این که برخی از خیابان‌های همین محله به فاصله هر سی متر سطل آشغال و لاستیک و... آتش روشن می‌کردند و عبور گاردها را تقریباً غیر ممکن می‌کردند.

همبستگی اجتماعی در جنبش‌های توده‌ای زیاد می‌شود اما گویا در این جا شکل‌های جالبی به خود گرفته بود. در خیابان‌ها و کوچه‌های منتهی به این محله تقریباً

درب تمام خانه‌ها باز بود. نه یکی و دو تا بلکه تقریباً همه خانه‌ها. دوستم می‌گفت جالب بود که با دوستانش وارد خانه‌ای شد که هیچ کس در آن نبود ولی درش باز بود. در برخی از کوچه‌ها هم مردم چایی پخش می‌کردند.

سرکوب در این محله وحشتناک بود. تعداد زیادی گارد ویژه پخش شدند. مامورها تفنگ‌های ساچمه‌ای داشتند که به وفور از آن‌ها استفاده می‌کردند. از هر چند نفری که رد می‌شدند حتماً یکی چند تا از این گلوله‌ها خرده بود. گاز که نه بلکه بمب‌های اشک‌آور زیاد می‌زدند که گویا یک پیرمرد در جا سخته می‌کند. در این محله، میزان حضور زنان حداقل پنجاه درصد بوده و خیلی هم فعال بودند. تنش سنت با نسل جوان هم صحنه‌های جالبی را رقم می‌زد. می‌گفت تو این درگیری‌ها یک خانوم حدود ۵۰ ساله بود که با دختر و پسر جوانش یک جا در یکی از خیابان‌ها که شلوغ می‌شود و اشک‌آور می‌زنند و شلیک هوایی می‌کنند چند نفر از مردها نعره می‌زنند که خانوم‌ها برن عقب... خانوم‌ها رو ببرین عقب... وسط اون غوغا این خانوم داد می‌زنه که چی؟ خانوم‌ها برن عقب؟ چرا...؟ همانجا مانتوش را بالا می‌زند، کمرش رو نشان میده و به همین دوستانش می‌گه که: «تو جای پسر هستی. بیا... بیا نگاه کن» بعد آستیناش را می‌زنه بالا و دستاش را نشون میده. چندتا از گلوله‌های ساچمه‌ای تو دست و کمرش بوده و خون‌ریزی کمی داشت. بعد ادامه داد: «ههه... زکی... میگه خانوم‌ها برن عقب».

نکته مهم لابه لای صحبت‌های دوستم این بود که لاقلاً بخشی از این مردم دنبال این هستند که راه

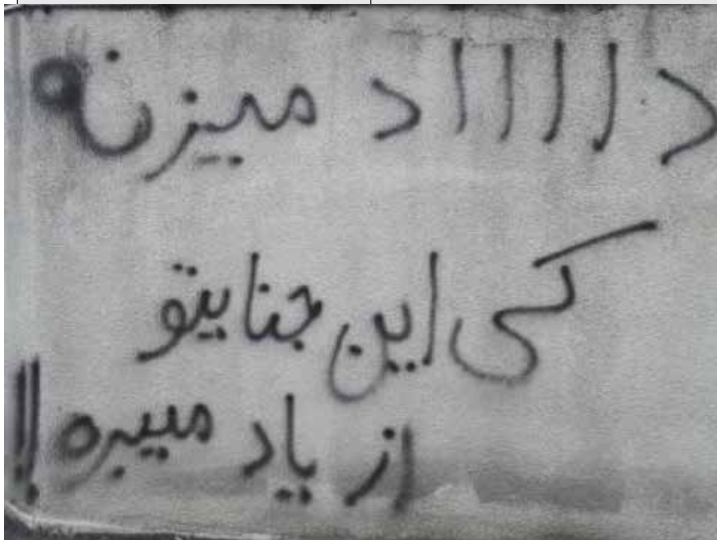
حل را بهشان بگویند. می‌گفت در جریان یکی از این فرارها با دوستانش وارد یکی از خانه‌ها می‌شوند که عده دیگری هم در آن جا پناه گرفته بودند. صاحبخانه که خانوم میانسالی بود چایی می‌آورد و داشتند کانال ایران اینترنت‌نشال را نگاه می‌کردند و بحث می‌کردند. بعد از مدتی صاحبخانه به این‌ها که چند جوان با موهای بلند و خط زلفو ... بودند، می‌گه: خب برنامه تون چیه؟ فردا می‌خواین؟ چی کار کنین؟

- برنامه...؟ چه برنامه‌ای؟
- پسر من که مخبر نیستم. فقط بگین که باید چی کار کنیم
- ما برنامه‌ای نداریم به مولا...
خلاصه می‌گفت فکر کرده ما از طرف سازمانی هستیم...

بعد از توضیح مفصل دیده‌ها و شنیده‌هایش وارد بحث چه باید کرد؟ شدیم. مثل بسیاری از جوانان ملغمه‌ای بود از افکار جورواجور. مثلاً می‌گفت: «امکان قدرت‌گیری «چپ» نیست. قطب‌بندی‌های اجتماعی چیزی نیست که چپ بتونه ازش بهره بگیره. شرایط جهانی هم مهیا نیست. مردم هم با برنامه‌هاش همراه نمی‌شوند. چپ باید هراسش از سرنگونی را کنار بگذاره و هر کس این‌ها را سرنگون کند و هر حکومتی جز این‌ها بیاید نمی‌تواند مثل این‌ها سرکوب کند. قدرت سرکوب را نمی‌شود دست کم گرفت. سرنگونی می‌تواند امکان‌هایی را برای چپ فراهم کند و غیره». در زمینه سازماندهی می‌گفت: چپ باید وارد ائتلاف بشه... با خواست‌های مردم همراه بشه و...

این‌ها چکیده تصوراتش در باب وضعیت بود. ■

بیروت



جنگ انقلابی و انقلاب کمونیستی؛ قیام ۲۲ بهمن ۵۷ و قیام سربداران در ۵ بهمن ۱۳۶۰

واقعیات کمونیسم چیست؟

خونین و قهرآمیز بودن انقلاب را از گذشته تا همین امروز تجربه می‌کنیم. فقط در آبان ماه ۱۵۰۰ کشته دادیم. این واقعیتی است که اگر و مگر و شاید ندارد. اما واقعیت دردناک این است که طبقه ما (از کارگران شاغل و بیکار تا حاشیه‌نشینان و کولبران و مهاجرین افغانستانی) اغلب مظلوم‌ترین، سازمان‌نیافته‌ترین و پراکنده‌ترین قشر اجتماعی است. به همین علت جانفشانی‌هایش منتهی به آن نمی‌شود که جامعه را بر مبنای منافع خودش یعنی انقلاب کمونیستی و بنای یک جامعه سوسیالیستی نوین سازمان بدهد. امروز اکثریت این توده‌ها اصلا نمی‌دانند می‌توان جامعه‌ای کیفیتا متفاوت و دقیقا بر مبنای منافع میلیاردها انسانی که در ایران و جهان تحت استثمار اقلیتی کوچک هستند، ایجاد کرد چه برسد به این که برای رسیدن به آن جامعه، ضروری است که با دشمن تا به دندان مسلح به زبان اسلحه حرف بزنند. داشتن طرح، نقشه، سازمان و به زبان اسلحه حرف زدن نیازمند آگاهی به ضرورت این مبارزه، داشتن علم آن و تشکیلات‌هایی برای عملی کردنش است. این امری نیست که به طور خودبه‌خودی حاصل شود و راهی نیست که صرفا با پیش‌برد مبارزات گوناگونی که بسیار عادلانه و مهم هستند حاصل شود.

اینجا است که نقش رهبری به میان می‌آید. طبقه ما نیازمند رهبری حزب کمونیستی است که دارای طرحی برای جامعه آینده و نقشه راهی برای رسیدن به آن است. این نقشه راه شامل طرح علمی و سازماندهی علمی برای انقلاب مسلحانه و جنگ انقلابی خلق هم هست.

انقلاب پرولتری بدون اعمال قهر انقلابی (یا خشونت انقلابی) امکان ندارد. این یک اصل مارکسیستی است و در این جا منظور از قهر انقلابی، عملیات مسلحانه یک گروه

یا رزمنده چریک نیست، بلکه جنگ است. جنگی که به طور آگاهانه و بر پایه دانش نسبت به واقعیت‌ها و توازن قوا میان جبهه انقلاب و قوای حکومت، نقشه‌ریزی استراتژیک و تاکتیکی می‌شود، سازمان می‌یابد و تحت رهبری حزب کمونیست به سوی درهم شکستن ماشین دولتی و با حضور شمار وسیع و دم‌افزون توده‌های مردم، به پیش می‌رود. بدون چنین جنگی، هیچ حرفی از انقلاب کمونیستی نمی‌تواند در میان باشد. آن دو انقلاب کمونیستی که در روسیه (۱۹۱۷) و چین (۱۹۴۹) به ثمر رسیدند و به استقرار جمهوری‌های سوسیالیستی انجامیدند نیز با جنگ انقلابی تحت رهبری حزب کمونیست به پیروزی رسیدند.^۱

ضرورت دست زدن به جنگ انقلابی را نمی‌توان از ضرورت ایجاد دولت نوین جدا کرد. دولت طبقات استثمارگر، قدرت سیاسی و اجتماعی و اقتصادی را «داوطلبانه» به پرولتاریا و دیگر ستمدیدگان جامعه تحویل نمی‌دهد. لنین در اثر بزرگ مارکسیستی *دولت و انقلاب* تاکید می‌کند: انقلاب پرولتری به دو علت نیاز به سازمان متمرکز از نیرو و قوه قهریه دارد: هم برای درهم شکستن مقاومت استثمارگران و دولت آن‌ها و هم برای رهبری توده وسیع مردم یعنی دهقانان، خرده بورژوازی و نیمه پرولترها. منظور لنین این نیست که این توده وسیع را باید به ضرب تفنگ به صف کرد و انضباط بخشید. بلکه مسئله آن است که در جریان ادغام توده‌ها در جنگ انقلابی، صفوف طبقه پرولتاریا و توده‌های وسیع خلق آماده استقرار یک زندگی نوین و یک جامعه نوین می‌شوند و به صورت طبقه حاکمه سازمان می‌یابند. انقلاب کمونیستی برای استقرار دولت سوسیالیستی، اولین انقلاب در تاریخ است که دولت آن از پایین شکل می‌گیرد و برای اولین بار در تاریخ بشر، میلیون‌ها

نفر وارد اداره جامعه بر مبنای اصل تعاون داوطلبانه و آگاهانه می‌شوند. هر نظریه دیگری در مورد چگونگی سرنگونی دولت بورژوازی و استقرار دولت پرولتری سراسر ضد مارکسیستی یعنی ضد علمی بوده و منطبق بر واقعیت نمی‌باشد. این واقعیت را مارکس در جمع‌بندی از تجربه کمون پاریس به سال ۱۸۷۱ جمع‌بندی و سنتز کرد و در آثار بعدی‌اش روشن‌تر نشان داد که نقش انقلابی پرولتاریا در تاریخ با دست زدن به قهر انقلابی برای درهم شکستن قدرت دولتی بورژوازی و برقرار کردن اقتدار مابانه و قهرآمیز دولت پرولتاریا (دیکتاتوری پرولتاریا) عجین است و این دو را نمی‌توان از یکدیگر جدا کرد.

چنانچه مبارزات امروز ما نتواند راه یک انقلاب کمونیستی را باز کند و از طریق مارییچ تکاملی که حتما شکست‌های مقطعی هم خواهد داشت به پیروزی برسد، دست آخر دولت طبقات سرمایه‌دار در همین شکل جمهوری اسلامی یا شکلی متفاوت ترمیم شده و ارتجاع «کارآمدتری» مستقر شده و مردم را مجبور به تبعیت خواهد کرد - مانند آن چه در ۵۷ رخ داد.

مهم‌ترین درس سیاسی قیام ۲۲ بهمن ۵۷ این بود که توده‌ها جان فشانی کردند اما ثمره‌اش را طبقات ارتجاعی، یعنی نیرویی چید که هدفش استقرار و تحکیم همان نظام طبقاتی اما با روینای اسلام‌گرایی بود. ۲۲ بهمن از یک طرف اوج یک خیزش توده‌ای بود که اعتصاب‌های کارگری، کارمندی، جنبش دانشجویی و دانشگاهی و تظاهرات‌های خیابانی و بالاخره عملیات مسلحانه پراکنده رزمندگان مسلح از سازمان‌های چپ مختلف بود. اما از طرف دیگر شکست انقلاب واقعی و انتقال قدرت از دارودسته شاه به دارودسته خمینی با واسطه و طراحی امپریالیست‌های آمریکایی و اروپایی. اعلام وفاداری ارتش و بخشی از دستگاه امنیتی و ساواک شاه با خمینی و دارودسته‌اش بیان آن بود که دولت کهنه طبقاتی و شالوده‌های آن دست نخورده باقی مانده‌اند.

اغلب نیروهای چپ، ۲۲ بهمن ۵۷ را «قیام» می‌خواندند و آن را چیزی شبیه قیام منتهی به انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ فرض می‌کردند و آرزو

داشتند که ای کاش رهبری‌اش با کمونیست‌ها بود! اما «قیام»هایی از نوع ۲۲ بهمن فقط در صورتی ممکن است که هدف حفظ همان ساختار اقتصاد-اجتماعی موجود (یعنی، نظام سرمایه‌داری و وابستگی به نظام سرمایه‌داری جهانی) باشد و صرفا یک جا به جایی در نوع رژیم حاکم بر این ساختار صورت بگیرد.

میان سقوط رژیم سلطنتی در سال ۵۷ و سقوط رژیم تزاری در روسیه در سال ۱۹۱۷، البته، شباهتی بود و آن هم امکان پذیر شدن سقوط این رژیم‌ها به علت شکل‌گیری یک بحران انقلابی بود. اما تفاوت کیفی‌شان بسیار تعیین کننده است: در روسیه ۱۹۱۷، حزب کمونیستی وجود داشت که هدفش رفتن به ورای سقوط سلطنت تزار و انجام انقلاب کمونیستی و استقرار جمهوری سوسیالیستی بود. به همین علت با دخالت‌گری سازمان یافته و نقشه‌مند در اوضاع، جامعه را از میان هر فراز و نشیب و سنگلاخی به سمت یک وضعیت انقلابی راند تا بتواند صدها هزار نفر از توده‌های پرولتاریای روسیه و متحدین آن را در قیام و جنگی داخلی (۱۹۱۸-۱۹۲۳) با هدف درهم شکستن ماشین دولتی کهنه و استقرار دولت سوسیالیستی رهبری کند.

با به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی، فرصت انقلابی ۵۷ از دست رفت و زنجیرهای بردگی ما صرفا تکان خورد. با این وصف مبارزه برای سرنگونی رژیم سلطنتی زمین حاصلخیزی را از پس خود برجای گذاشته بود. به همین علت نگهبان جدید (جمهوری اسلامی) از همان هفته‌های اول، حکومتش را با سرکوب و اعدام‌های فله‌ای و لشگرکشی به نقاط مختلف کشور شروع کرد و مرتبا اهرم‌های حاکمیتش را قوی‌تر می‌کرد. کمونیست‌ها هنوز وقت داشتند این رژیم را به طور جدی به چالش گرفته و با سازمان دادن انقلاب قهرآمیز آن را سرنگون کنند. گسترش سریع سازمان‌های منتسب به جنبش نوین کمونیستی در سراسر کشور، به راه افتادن جنگ‌های ترکن صحرای کردستان نشانه گوشه‌ای از این فرصت بود.

در بهار سال ۶۰ بار دیگر یک بحران انقلابی سراسری ظاهر شد. تضادهای گوناگون و حاد طبقاتی

و سرگشودن شکاف‌های درون رژیم نو پا، در ترکیب با هم یک بحران مشروعیت را شکل داد. جمهوری اسلامی با طرح تصفیه درون حکومتی (که سرنگونی بنی صدر از ریاست جمهوری گام تعیین کننده آن بود) و سرکوب همگانی، مستاصلانه در تلاش بود تا خود را زنده نگاه دارد و اپوزیسیون ضد خودش را با سرکوب خونین، ریشه کن کند.

در سال ۱۳۶۰ اتحادیه کمونیست‌ها تصمیم گرفت جنگ انقلابی را از طریق قیام شهری آغاز کند. قیام که ابتدا قرار بود در تابستان ۱۳۶۰ از محله فلاح تهران آغاز شود، به علت تاخیر در این حرکت و سنگربندی و تحکیم سریع نیروهای نظامی رژیم در تهران به آمل منتقل شد. (برای شرح مفصل این مبارزه از تدارک تا قیام، به کتاب «پرنده نوپرواز» رجوع کنید).

حرکت سرداران دو مشخصه اصلی داشت. یکم در آن مقطع حساس از زورآزمایی میان انقلاب و ضد انقلاب به جامعه اعلام کرد برای سرنگونی این رژیم و رفتن به سوی جامعه‌ای کیفیتا متفاوت، رهبری کمونیستی بر انقلاب لازم است. دوم این که طبقات استثمارگر حاکم، ارتش و اسلحه و نقشه جنگی خود را دارند و قدرت سیاسی خود را با کمک این‌ها حفظ می‌کنند. پرولتاریا و ستم‌دیدگان جامعه هم باید ارتش

و اسلحه و نقشه جنگی خود راداشته باشند تا بتوانند این رژیم را سرنگون کرده و حاکمیت و جامعه بدیل خود را بنا کنند.

اما جنگ و مبارزه مسلحانه سرداران و قیام پنج بهمن ۶۰ شکست خورد. علت عمده شکست آن بود که در چارچوب استراتژی جنگ درازمدت پیش نرفت و اصول علمی جنگ یک نیروی کوچک و ضعیف با نیروی بزرگ و قوی را که رفیق مائوتسه دون در شش اثر نظامی تدوین کرده و در جنگ درازمدت خلق در چین عملاً اثبات کرده بود، زیر پا گذاشت.^۲

طرح قیام آمل متکی بر این پیش بینی بود که با زدن جرقه قیام در شهر آمل، حریق جنگ انقلابی به سرعت گسترش خواهد یافت. اما این حریق رخ نداد زیرا در مواجهه با دشمنی بسیار قوی‌تر به سرعت خاموش شد.

نقشه قیام آمل، فاقد بینش و لاجرم راهکاری برای پرهیز از رویارویی با نیروهای متمرکز دشمن و درگیر کردن آن در نقاط ضعفش بود. به طور کلی، این جنگ ساختار و روشی برای درگیر کردن نیروهای نظامی رژیم در یک جنگ طولانی مدت در نقاط ضعف حکومت و فراهم کردن امکان پیوستن موج وار توده‌ها به این جنگ و سراسری کردن آن را نداشت. نقطه شروع آن نقشه‌مند و سازمان یافته بود و

قهرمانانه به مرحله عمل در آمد و از یک طرف لرزه بر پشت خمینی و رژیمش انداخت و از طرف دیگر توده‌های مردم را در سراسر کشور به وجد آورد. اما هدف جنگ درهم شکستن ستون فقرات دولت حاکم است و جنگ یک پروسه مرکب از نبردهای گوناگون است نه یک نبرد که پس از عملی کردنش با دگمه اتوماتیک باقی راه طی می‌شود.

طبق قوانین جنگ خلق، عملیات نظامی در آمل می‌توانست جزء عملیات‌های زود فرجام و تعرضی باشد که هدفش ضربه زدن به دشمن، تأثیرات سیاسی و تبلیغی در بُعد منطقه‌ای و سراسری و جذب نیرو و تأمین برخی تدارکات نظامی و مالی باشد. اینگونه عملیات‌ها معمولاً به علت زود فرجام بودنشان، نقاط نسبتاً ضعیف مواضع دشمن را هدف می‌گیرند و با کسب اهداف اولیه، عقب نشینی صورت می‌گیرد. اگر قیام آمل با این هدف و در دل یک نقشه جنگی استراتژیک انجام می‌گرفت، گردان سرخ سرداران می‌توانست به سرعت ضربات تار و مار کننده بر نیروهای نظامی رژیم بزند، زندانیان سیاسی را آزاد کند، پیام سیاسی خود را به گوش صدها هزار نفر برساند و قبل از این که ابتکار عمل به دست نیروهای نظامی رژیم افتد، از شهر خارج شود و بعد در نقطه ضعیف دیگری دور از حضور رژیم، عمل کند.



تمام آن چه گفته شد و بسیار بیش از آن، مسائلی هستند که باید تبدیل به موضوع بحث و مشاجره در میان توده‌ها، به ویژه دانشجویان و مردمی که در آبان ماه با خون خود با جمهوری اسلامی اتمام حجت کردند، شوند. پیشبرد چنین فعالیتی، بخشی از فرآیند عملی کردن استراتژی جنگ انقلابی است. باید امکان آن را فراهم کرد که توده‌های مردم از هم اکنون بتوانند جنگ انقلابی را بر مبنای اصول علمی و تجاربی که طبقه ما در ایران و جهان از سر گذرانده است، تصور کنند. ■^۳

۱. نگاه کنید به خشونت عادلانه و خشونت ناعادلانه؛ جنگ انقلابی و جنگ ارتجاعی از نشریه آتش، شماره ۹۸ دی ۱۳۹۸
۲. پرنده نوپرواز، گفتگو با یکی از رفقای شرکت کننده در مبارزه مسلحانه سرداران و قیام آمل ۱۳۸۳
<https://cpimlm.org/wp-content/uploads/2019/07/parande.pdf>

۳. در این مورد نگاه کنید به: استراتژی راه انقلاب در ایران. حزب کمونیست ایران (م ل م) ۱۳۹۶

<https://cpimlm.org/about/strategy/>

رویزونیست‌ها و اسلام‌گرایان

آمده تبدیل به مولفه‌های «عادی» در زندگی خاورمیانه شده‌اند. ■

زیلا انوشه

۱. خلیل زاد از کارگزاران عالی‌رتبه حکومت آمریکا و از اعضای راست‌ترین جناح حزب جمهوری خواه در به قدرت رساندن طالبان در سال ۱۹۹۶ نقش عمده داشت و امروز نیز با کوشش و پشتکار ادغام طالبان در حکومت فعلی افغانستان را دنبال می‌کند.
2. Stone, Oliver and Peter Kuznick (2013) *The Untold History of the United States*. Gallery Books New York P: 461
Hannah Gurman (2013) *Hearts and Minds* A people's history of counter interagency. The New Press p196

۳. آواکیان، باب (۱۳۹۵) *راهی دیگر*. ترجمه منیر امیری. نشر آتش. ص ۱۰

۴. همان ص ۱۸

5. Ganapathi, Secretary of CPIM on Islamic Fundamentalism in interview with BBC 2007

6. Tariq Ali at South Asian Forum Nov 14 2008 in University of Toronto

با تهیه گزارش و مصاحبه، فرستادن تجارب مستقیم و حکایت رنج‌ها، با اظهار نظر نقادانه و پیشنهاد، با ارسال طرح و عکس و آثار هنری نگارشی. به پخش آتش به وسیع‌ترین شکل ممکن و به شیوه‌های مناسب کمک کنید.

email: atash1917@gmail.com weblog: n-atah.blogspot.com